



عشق فائدرآ

سارا كين

ترجمه ی رامتین شهرزاد

عشق فائِدرَا

نمایشنامه‌ای در هشت پرده

نوشته سارا کین

ترجمه رامتین شهرزاد



انتشارات گیلگمیشان

تورنتو، کانادا، بهار ۲۰۱۳

عشقِ فائِدرَا، سارا کین

عشقِ فائِدرَا – سارا کین – ترجمہ رامتین شہرزاد --- تورنتو: نشر گیلگمیشان تاریخ

۱۳۹۲ / ۲۰۱۳

تعداد ۶۰ ص. نمائشنامہ

طرح جلد: کیا

کتابخانہ ملی کانادا. شماره ثبت [978-0-9869020-6-2](https://www.isbn.org/978-0-9869020-6-2)

عشقِ فائِدرَا

نوشتہی سارا کین

ترجمہی رامتین شہرزاد

چاپ اول: بہار ۱۳۹۲ - کانادا، نشر گیلگمیشان

IBSN [978-0-9869020-6-2](https://www.isbn.org/978-0-9869020-6-2)

Gilgamishaan Publishing

Gilgmaishaan – 2013

رامتین شهرزاد، پسر همجنس‌گرای ایرانی از سال ۲۰۰۵ میلادی وبلاگ‌نویسی را با وبلاگ پسرای کوچه پستی^۱ شروع کرد. نوشته‌های او در ماهنامه‌ی چراغ و صفحه‌ی دگرباش در رادیو زمانه منتشر شده‌اند. پیش از این دفتر شعر ترجمه‌ی آمریکا و چند شعر دیگر سروده‌ی شعرهای آلن گینزبرگ، شعر بلند خاکسترهای آبی سروده‌ی ژان-پل دُوا، همه‌ی چیزی که لازم است بدانید وقتی یک مذکر نجات یافته از تجاوز یا سوءاستفاده‌ی جنسی هستید، نوشته‌ی دکتر جان لا ویل و سرانجام قایم‌باشک ابرها و فرار از چهارچوب شیشه‌ای، دفترهای شعر خویش را به صورت اینترنتی منتشر کرده بود. عشق فائدر را جلد اول مجموعه‌ی پنج جلدی نمایشنامه‌های سارا کین است و در قالب پی‌دی‌اف توسط نشر گیلگمیشان در تورنتو کانادا منتشر می‌شود. برای خواندن کتاب‌های او، به صفحه‌اش در وبسایت انتشارات گیلگمیشان سر بزنید.^۲

¹ www.ramtiin.blogspot.com

² <http://www.gilgamishaan-books.org/Show1.aspx?ID=482>

سارا کین^۳، در سوم فوریه‌ی ۱۹۷۱ در انگلستان متولد و در ۲۰ فوریه‌ی ۱۹۹۹ درگذشت. نمایشنامه‌های او به مسأله‌ی عشق و رستگاری، علایق جنسی، رنج، درد، شکنجه و سرانجام موضوع مرگ می‌پرداختند. او از مهم‌ترین نمایشنامه‌نویس‌های پست‌مدرن و آوان-گارد در قرن بیستم انگلستان حساب می‌شد. در آثار او نثر اهمیت فراوانی دارد و جنبه‌هایی شاعرانه پیدا می‌کند. او از زبانی سنگین و کهن استفاده می‌کند، به کنکاش در فرم‌های نمایشی مشغول شده است و بر روی صحنه‌ی تئاتر، تصویرهایی افراطی خشن و جنسی را به نمایش می‌گذارد. کین در طول عمر خود پنج نمایشنامه نوشت، یک فیلم کوتاه با نام پوست^۴ و دو مقاله در روزنامه‌ی گاردین منتشر ساخت.

عشق فائِدر^۵ اقتباسی مدرن از نمایش فائِدر^۶ نوشته‌ی نمایشنامه‌نویس روم باستان، سنکا^۶ است و اولین بار در ۱۹۹۶ به روی صحنه رفت. نمایش به کنکاش طبیعت بی‌رحم و خشن عشق، روابط اجتماعی، نیهیلیسم و روابط بین ملکه و پسر خوانده‌اش می‌پرداخت. کین عشق فائِدر^۷ را کمدی من^۷ می‌خواند.

³ Sarah Kane

⁴ Skin

⁵ Phaedra' Love

⁶ Seneca

⁷ MY Comedy

عمیق‌ترین تشکرهای من به وینسنت اوکانل^۸
مل کینون^۹ و نمایشنامه‌نویس‌های نو (نیویورک)^{۱۰}،
که بدون حمایت‌هایشان نمی‌توانستم چنین نمایشنامه‌ای بنویسم.

برای سیمون، جو و الانا^{۱۱}
با عشق.

سارا کین

⁸ Vincent O'Connell

⁹ Mel Kenyon

¹⁰ New Dramatists (New York)

¹¹ Simon, Jo and Elena

عشق فائِدر/ا برای اولین بار در ۱۵ ماه می ۱۹۹۶ در تئاتر گیت^{۱۲}
در لندن اجرا شد، هنرپیشه‌های نمایش عبارت بودند از:

هیپولیتوس ^{۱۳}	کاس هارکینز ^{۱۴}
فائِدر ^{۱۵}	فیلیپا ویلیامز ^{۱۶}
استروفه ^{۱۷}	کاترین کاساک ^{۱۸}
دکتر / کشیش / تِسیوس ^{۱۹}	آندرو مائد ^{۲۰}
مرد اول	گیلز وارد ^{۲۱}
مرد دوم	پائولو دو پائولا ^{۲۲}
زن اول	کاترین نیل ^{۲۳}
زن دوم	دیانا پنی ^{۲۴}
پلیس	آندرو اسکات ^{۲۵}

کارگردان: سارا کین
طراحی صحنه: ویان کِرتیس^{۲۶}

¹² The Gate Theatre
¹³ Hippolytus
¹⁴ Cas Harkins
¹⁵ Phaedra
¹⁶ Philippa Williams
¹⁷ Strophe
¹⁸ Catherine Cusack
¹⁹ Theseus
²⁰ Andrew Maud
²¹ Giles Ward
²² Paolo De Paola
²³ Catherine Neal
²⁴ Diana Penny
²⁵ Andrew Scott
²⁶ Vian Curtis

شخصیت‌های نمایش:

هیپولیتوس

دکتر

فائِدرِا

استروفه

کشیش

تِسیوس

جمعیت شکل می‌گیرد از:

مرد اول

زن اول

بچه

زن دوم

مرد دوم

پلیس اول

پلیس دوم

صحنه‌ی اول

قصر سلطنتی

هیپولیتوس در اتاقی تاریک تلویزیون تماشا می‌کند.

او گشاد بر روی یک کاناپه نشسته است و با اسباب‌بازی‌های گران‌قیمت الکترونیکی، پاکت‌های خالی و بسته‌های کوچک شیرینی و شکلات احاطه شده است و جوراب‌ها و شورت‌های کثیف او، پراکنده بر همه‌جا ریخته است.

دارد همبرگر می‌خورد، چشم‌هایش خیره به نور لرزان فیلمی هالیوودی است.

دماغ‌اش را بالا می‌کشد.

حس می‌کند که آب دماغ‌اش راه افتاده، با دست پاک‌اش می‌کند.

هنوز راضی نشده.

دور اتاق را می‌نگرد و یک جوراب برمی‌دارد.

با دقت جوراب را بررسی کرده و بعد داخل‌اش فین می‌کند.

جوراب را دوباره روی زمین می‌اندازد و بقیه‌ی همبرگش را می‌خورد.

فیلم تبدیل به اثری لبریز خشونت می‌شود.

هیپولیتوس بی‌تفاوت نگاه می‌کند.

جوراب دیگری برمی‌دارد، بررسی‌اش می‌کند و بر روی زمین رهاش می‌کند.

جوراب دیگری برمی‌دارد، بررسی‌اش می‌کند و به نتیجه می‌رسد که مناسب است.

کیرش را داخل جوراب می‌کند و جلق می‌زند، تا بدون هیچ نشانه‌یی از لذت، آتش بیاید.

جوراب را از روی کیرش برمی‌دارد و کف اتاق می‌اندازد.

یک همبرگر دیگر برمی‌دارد و شروع به خوردن می‌کند.

صحنه‌ی دوم

دکتر	افسرده شده است.
فائِدرِا	می دانم.
دکتر	باید رژیم غذایی‌اش را تغییر بدهد. نمی تواند فقط با همبرگر و کره‌ی بادام زمینی زنده بماند.
فائِدرِا	می دانم.
دکتر	و هر از چند گاهی لباس‌هایش را بشورد. بو گرفته است.
فائِدرِا	می دانم. خودم این‌ها را به شما گفته بودم.
دکتر	کل روز را چی کار می‌کند؟
فائِدرِا	می خوابد.
دکتر	وقتی که بیدار شد؟
فائِدرِا	فیلم نگاه می‌کند و سکس دارد.
دکتر	بیرون می‌رود؟
فائِدرِا	نه. تلفن می‌زند. خودشان می‌آیند. سکس دارند و می‌روند.
دکتر	زن‌ها؟
فائِدرِا	هیچ جنبه‌ی گی‌ای در زندگی هیپولیتوس وجود ندارد.
دکتر	باید اتاق‌اش را تمیز کند و کمی هم ورزش کند.
فائِدرِا	مادرم هم می‌توانست این‌ها را بگوید. فکر می‌کردم شما کمک‌مان می‌کنید.
دکتر	خودش باید به خودش کمک کند.
فائِدرِا	چقدر به شما پول می‌دهیم؟

دکتر از لحاظ پزشکی هیچ مشکلی ندارد. اگر تا چهار بعد از ظهر توی رخت خواب‌اش می‌ماند، فقط باید حالش گرفته باشد. سرگرمی لازم دارد.

فائِدرا سرگرمی دارد.

دکتر با شما هم سکس داشته است؟

فائِدرا می‌بخشید؟

دکتر آیا با شما هم سکس داشته است؟

فائِدرا من مادرخوانده‌اش هستم. ما خانوادگی سلطنتی هستیم.

دکتر نمی‌خواهم بی‌ادب باشم اما این آدم‌هایی که با آنها سکس دارد چطور؟ به آنها پول می‌دهد؟

فائِدرا واقعاً نمی‌دانم.

دکتر باید به آنها پول بدهد.

فائِدرا او محبوب است.

دکتر چرا؟

فائِدرا چون بامزه است.

دکتر و شما عاشق‌اش هستید؟

فائِدرا من با پدرش ازدواج کردم.

دکتر دوستی هم دارد؟

فائِدرا او یک شاهزاده است.

دکتر درست اما دوستی هم دارد؟

فائِدرا چرا از خودش نمی‌پرسید؟

دکتر پرسیدم. حالا از شما هم می‌پرسم. دوستی هم دارد؟

فائِدرا البته.

دکتر که؟

فائِدرا واقعاً با خودش صحبت کرده‌اید؟

دکتر حرف چندانی نزد.

گذشته، شما هیچ نسبت خونی هم با او ندارید. من فقط دارم بررسی‌هایم را انجام می‌دهم.	فائِدرِا
بس کنید.	دکتر
واقعاً به سن شاهزاده نمی‌خورد احساس یتیم بودن داشته باشد.	فائِدرِا
نخواستم فکر کنید، خواستم که تشخیص‌تان را بدهید و درمان‌تان را هم می‌خواهم.	دکتر
احساس بدی دارد و امروز تولدش است.	فائِدرِا
ماه‌ها است همین شکلی است.	دکتر
از لحاظ پزشکی هیچ مشکلی ندارد.	فائِدرِا
از لحاظ پزشکی؟	دکتر
فقط خیلی بداخلاق شده و برای این هیچ درمانی ندارم. می‌بخشید.	فائِدرِا
نمی‌دانم چه باید بکنم.	دکتر
بی‌خیال او بشوید.	

صحنه‌ی سوم

- استروفه کارهایش را می‌کند.
فائِدرَا وارد می‌شود.
مادر. استروفه
- گم شو و گورت را گم کن به من دست نزن با من
حرف نزن از من دور شو.
چه شده؟ استروفه
- هیچی. واقعاً هیچی نشده.
حدس می‌زدم. استروفه
- تا حالا هیچ‌وقت فکر کردی، فکر کردی که قلبت
بشکند؟ فائِدرَا
- نه. استروفه
- آرزو کردی که قلبت را ببری سینه‌ات را جرِ بدهی تا
درد را ساکت بکنی؟ فائِدرَا
- چنین کارهایی می‌تواند آدم را واقعاً بُکشد.
این دارد مرا می‌کشد. استروفه
- نه. فقط از این احساس خوشت می‌آید. استروفه
- یک نيزه بر پهلویم مانده است، می‌سوزد.
هیپولیتوس. فائِدرَا
- فائِدرَا جیغ می‌کشد. استروفه
- تو عاشق‌اش هستی. استروفه
- فائِدرَا هیستریک می‌خندد.
- داری از چه چیزی حرف می‌زنی؟ فائِدرَا
- عقده. استروفه

فائِدرا	نه.
فائِدرا	استروفه به فائِدرا خيره مي ماند.
استروفه	اين قدر واضح است؟
فائِدرا	من دخترت هستم.
استروفه	فكر مي كني او جذاب است؟
فائِدرا	زمانی همین فكر را داشتم.
استروفه	چی شد كه نظرت برگشت؟
فائِدرا	او را شناختم.
استروفه	از او خوشت نمی آید؟
فائِدرا	قطعاً، نه.
استروفه	تو از هیپولیتوس خوشت نمی آید؟
فائِدرا	نه. واقعاً نه.
استروفه	همه از هیپولیتوس خوش شان می آید.
فائِدرا	من با او زندگی می کنم.
استروفه	اینجا یک خانه ی گنده داریم.
فائِدرا	او هم یک مرد گنده است.
استروفه	یک زمانی با هم وقت می گذرانیدید.
فائِدرا	از دستم خسته شد.
استروفه	تو هم از دست هیپولیتوس خسته شدی؟
فائِدرا	حوصله ام را سر می برد.
استروفه	حوصله ات را سر می برد؟
فائِدرا	وحشتناک.
استروفه	چرا؟ همه دوست اش دارند.
فائِدرا	می دانم.
استروفه	می دانم توی کدام اتاق است.
فائِدرا	هیچ وقت بیرون نمی رود.

از بین دیوارها احساسش می‌کنم. حسش می‌کنم.	فائِدرِا
ضربان قلبش را از یک مایلی می‌شنوم.	
چرا عشق‌بازی نمی‌کنید؟ از توی سرت بیرون اش کن.	استروفه
یک چیزی بین ما هست، یک چیز گاییده‌ی فوق‌العاده	فائِدرِا
لعتتی هست، تو حسش می‌کنی؟ می‌سوزد. واقعاً. ما با هم هستیم. واقعاً هستیم.	
نه.	استروفه
با هم یکی شده‌ایم.	فائِدرِا
بیست سال از تو جوان‌تر است.	استروفه
می‌خواهم درونش بخزم و نجاش بدهم.	فائِدرِا
چنین کاری عقلانی نیست.	استروفه
پسرم که نیست.	فائِدرِا
ولی با پدرش ازدواج کرده‌ای.	استروفه
او برنمی‌گردد، سرش به چیزهای بی‌مصرف و به‌دردنخور مشغول است.	فائِدرِا
مامان، اگر کسی بفهمد چطور؟	استروفه
نمی‌شود چیزی به این بزرگی را پنهان کرد.	فائِدرِا
در حق آدم‌هایی که باهاشان می‌خواهد چندان خوش‌رفتار و مهربان نیست. خودم دیده‌ام.	استروفه
همین کمکم می‌کند کنارش بگذارم.	فائِدرِا
مثل یک تکه گُه با آن‌ها رفتار می‌کند.	استروفه
نمی‌تواند این رفتارش را کنار بگذارد. نمی‌تواند پیروزش بشود. نمی‌تواند. با این درد بیدار می‌شوم، مرا می‌سوزاند. فکر می‌کنم از شدت خواستنِ او، دارم از هم پاره می‌شوم. باهاش حرف زدم. با من حرف زد، می‌دانی، ما، ما همدیگر را خیلی خوب می‌شناسیم،	فائِدرِا

چیزهایی به من گفته است، خیلی بهم نزدیک هستیم.	
درباره‌ی سکس حرف زده است و اینکه چقدر	
وحشتناک خسته‌اش می‌کند و می‌دانم که...	
فکر نکنم تو درمانش باشی.	استروفه
ولی اگر یک نفر عاشق تو باشد، واقعاً عاشق تو باشد...	فائِدرِا
او مانند سم است.	استروفه
عاشق او هستند تا وقتی که بسوزند...	فائِدرِا
آن‌ها واقعاً عاشقش هستند. همه عاشقش هستند. آن‌ها	استروفه
را به خاطر این عشقشان مسخره می‌کند. تو هم برایش	
تفاوتی نخواهی داشت.	
خُب، پس تو می‌توانی شاهد چنین مسرتی باشی.	فائِدرِا
مامان. این من هستم. استروفه. دخترت. به من نگاه	استروفه
کن. لطفاً نگاه کن. فراموش‌اش کن. به خاطر من.	
به خاطر تو؟	فائِدرِا
دیگر هیچ حرف دیگری نمی‌زنی. کار نمی‌کنی.	استروفه
فقط حواست جلب به اوست اما نمی‌دانی او چه کسی	
شده است.	
این قدرها هم حرف او را نمی‌زنم.	فائِدرِا
نه. فقط بیشتر وقتت را با او هستی. حتی وقتی هم با او	استروفه
نیستی، باز هم همراه او می‌مانی و فقط هر از چند	
گاهی، وقتی یادت می‌آید که به من تولد بخشیده‌ای و	
نه به او، می‌آیی و به من می‌گویی که او چقدر بیمار	
است.	
نگرانش هستم.	فائِدرِا
این را گفتی. برو دکتر بیاور.	استروفه
او...	فائِدرِا

برای خودت، نه برای او.	استروفه
من که مشکلی ندارم. فقط نمی‌دانم چی کار بکنم.	فائِدرَا
از او دوری کن، برو و پیش تِسیوس، یک نفر دیگر را	استروفه
بگا، هر کسی که بود.	
نمی‌توانم.	فائِدرَا
هر مردی را که بخواهی می‌توانی داشته باشی.	استروفه
خودش را می‌خواهم.	فائِدرَا
به‌استثنای او.	استروفه
هر مردی، به‌استثنای مردی که می‌خواهم.	فائِدرَا
تا حالا بیشتر از یک بار مردی را کرده‌ای؟	استروفه
این فرق می‌کند.	فائِدرَا
مامان، این خانواده...	استروفه
اوه، خودم می‌دانم.	فائِدرَا
واقعاً اگر کسی بفهمد.	استروفه
می‌دانم، می‌دانم.	فائِدرَا
این بهانه‌ی بی است که بقیه دنبال‌اش هستند. توی خیابان	استروفه
جروا جرمان می‌دهند.	
آره، آره، نه، راست می‌گویی، آره.	فائِدرَا
به تِسیوس فکر کن. چرا با او ازدواج کرده‌ای؟	استروفه
یادم نیست.	فائِدرَا
پس به پدرم فکر کن.	استروفه
می‌دانم.	فائِدرَا
او چی فکر می‌کند؟	استروفه
او...	فائِدرَا
دقیقاً. نمی‌توانی چنین کاری بکنی. حتی نمی‌توانی	استروفه
بهبش فکر هم بکنی.	

فائِدرا	نه.
استروفه	فقط يك گند فاجعه بار جنسى مى شود. نه چيزى بيشتر.
فائِدرا	آره، من...
استروفه	هيچ كسى نبايد بفهمد. هيچ كسى نبايد بداند.
فائِدرا	درست مى گويى اما...
استروفه	هيچ كسى نبايد بداند.
فائِدرا	نه.
استروفه	حتى هيپوليتوس هم نبايد بداند.
فائِدرا	نه.
استروفه	الان چه كار مى كنى؟
فائِدرا	بى خيال او مى شوم.

صحنه‌ی چهارم

هیپولیتوس با صدایی خیلی کم تلویزیون نگاه می‌کند.
با یک ماشین کنترل از راه دور بازی می‌کند.
ماشین دور اتاق می‌چرخد و ویز ویز می‌کند.
نگاه خیره‌اش بین ماشین و تلویزیون است، ظاهراً از
هیچ‌کدام لذتی نمی‌برد.
از یک کیسه‌ی کاغذی بزرگ شیرینی‌های جورواجور
روی پاهایش می‌خورد.
فائِدر را با جعبه‌های کادوییچ شده‌ی هدیه وارد می‌شود.
چند لحظه‌ای می‌ایستد و او را تماشا می‌کند.
هیپولیتوس به فائِدر نگاه نمی‌کند.
فائِدر را به عمق اتاق جلو می‌آید.
کادوها را روی زمین می‌گذارد و شروع به تمیز کردن
اتاق می‌کند - جوراب‌ها و شورت‌ها را برمی‌دارد و
دنبال جایی می‌گردد تا آن‌ها را روی هم بگذارد.
هیچی نیست. برای همین آن‌ها را گوشه‌ای تمیز از کف
اتاق تلنبار می‌کند.
یک بسته‌ی خالی چیپس برمی‌دارد و پاکت‌های خالی
شیرینی را هم برمی‌دارد و همه را توی سطل آشغال
می‌ریزد.
تمام این مدت هیپولیتوس دارد تلویزیون تماشا می‌کند.
فائِدر را می‌رود تا چراغ پرنورتری را روشن کند.

آخرین بار کی گاییده شدی؟	هیپولیتوس
این جور سوال‌ها را از مادرخوانده‌شان نمی‌پرسند.	فائِدرَا
پس تسیوس نبوده است. فکر نکنم او هم چندان وفادار باقی مانده باشد.	هیپولیتوس
امیدوار بودم او را پدر صدا بزنی.	فائِدرَا
همه دنبال یک کیر سلطنتی هستند، البته تا جایکه من می‌دانم.	هیپولیتوس
داری چی تماشا می‌کنی؟	فائِدرَا
یا اگر جای تو باشم، همه دنبال یک کُس سلطنتی هستند.	هیپولیتوس
فائِدرَا جوابی نمی‌دهد.	
اخبار. یک تجاوز دیگر. بچه‌یی به قتل رسیده است. یک جنگ دیگر توی یک جایی اتفاق افتاده است. چند هزار تا شغل از دسته رفته است. هرچند هیچ‌کدام از این‌ها اهمیتی ندارد، چون جشن تولد سلطنتی است.	هیپولیتوس
چرا مثل بقیه بلوا راه نمی‌اندازی؟	فائِدرَا
برایم مهم نیست.	هیپولیتوس
سکوت.	
هیپولیتوس با ماشین‌اش بازی می‌کند.	
این‌ها برای من است؟ البته که تمام گاییده‌شان برای من است.	هیپولیتوس
مردم آن‌ها را دم دروازه‌ی قصر آورده‌اند. فکر کنم که می‌خواستند خودشان این‌ها را برایت بیاورند. و عکس بگیرند.	فائِدرَا
مردم فقیرند.	هیپولیتوس
آره، همین کارشان جذاب نیست؟	فائِدرَا

هیپولیتوس	حال بهم زن است. (کادویی را باز می کند.) باید با این چیز بیهوده باید چه گهی بخورم؟ اصلاً چی هست؟ (کادو را می لرزاند.) بمب جعبه یی. از شرّ این یکی خلاص شو، بده اش به آکس فام ^{۲۷} ، لازمش ندارم.
فائِدرِا	به غرورشان بر می خورد.
هیپولیتوس	از پارسال هم که کمتر شده.
فائِدرِا	تولد خوبی داشتی؟
هیپولیتوس	به جز چندتایی کُس که ماشینم را خش انداختند.
فائِدرِا	تو که رانندگی نمی کنی.
هیپولیتوس	الان نمی توانم، زخمی شده. به خاطر غفلت آن ها.
	سکوت.
	هیپولیتوس با ماشینش بازی می کند.
فائِدرِا	کی این را برایت آورده است؟
هیپولیتوس	خودم. فقط می خواستم مطمئن بشوم چیزیکه می خواهم را خواهم داشت. کادویش کردم و بقیه ی چیزها.
	سکوت، به جز صدای تلویزیون و ماشین.
فائِدرِا	خودت چی؟
هیپولیتوس	خودم چی؟ شیرینی می خوری؟
فائِدرِا	من ... نه. ممنون.
	آخرین باری که...
	از من چیزی پرسیدی.
هیپولیتوس	گاییده شدن.
فائِدرِا	آره.

هیپولیتوس	نمی دانم. آخرین باری که بیرون رفتم. کی بود؟
فائِدرَا	ماه ها قبل.
هیپولیتوس	واقعاً؟ نه. یک کسی آمده بود. یک پرنده ی چاق. بوی
فائِدرَا	بامزه یی می داد و من یک مرد را هم توی باغ کردم.
هیپولیتوس	یک مرد؟
فائِدرَا	فکر کنم، شبیه مردها بود اما هیچ وقت که نمی توانی
	مطمئن باشی.
	سکوت.
	حالا از من متنفری؟
فائِدرَا	البته که نه.
	سکوت.
هیپولیتوس	پس کادوی من کو؟
فائِدرَا	برایت نگاه اش داشتم.
هیپولیتوس	یعنی چی، برای سال دیگر؟
فائِدرَا	نه، بعداً آن را به تو می دهم.
هیپولیتوس	کی؟
فائِدرَا	به زودی.
هیپولیتوس	چرا الان نمی دهی؟
فائِدرَا	به زودی. قول می دهم. به زودی.
	در سکوت به هم نگاه می کنند.
	هیپولیتوس نگاهش را می دزد.
	دماغش را بالا می کشد.
	جورابی را بر می دارد و بررسی اش می کند.
	بویش می کند.
فائِدرَا	نفرت انگیز است.
هیپولیتوس	چی؟
فائِدرَا	اینکه توی جورابت فین کنی.

هیپولیتوس

البته، اول آن را خوب چک می‌کنم که آب کمرم
رویش نباشد.

و دادم آن‌ها را شستند.

قبل از پوشیدن‌شان.

سکوت.

ماشین را به دیوار می‌کوبد.

مشکل تو چیه؟

منظورت چیه؟

فائِدرِا

هیپولیتوس

من توی این گه به دنیا آمده‌ام، تا با این گه ازدواج
کردی. این قدر آشغال گنده‌یی است؟ البته مسأله‌ی
گاییدن هم هست. هر مردی توی این کشور دور کُس
تو فین فین می‌کرد و تو تسیوس را انتخاب کردی، مردِ
مردان، یک جلقی را.

تو با من فقط از سکس حرف می‌زنی.

مسأله‌ی مورد علاقه‌ام همین است.

فکر می‌کردم از سکس متنفری.

از مردم متنفرم.

آن‌ها به تو که تنفری ندارند.

نه. برایم چرندیات می‌خرند.

منظورم این است...

می‌دانم منظورت چیست.

حرفَت درست. از وقتی چاق شدم، برای زن‌ها جذابیت
بیشتری پیدا کردم.

فکر می‌کنند که یک رازی توی من هست.

توی جوراب فین می‌کند و بعد جوراب را روی زمین می‌اندازد.

من چاقم. منجرکننده‌ام. بدبختم.

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرِا

هیپولیتوس

هرچند یک عالمه سکس دارم. که چی...؟

به فائِدرِا نگاه می‌کند. جوابی از او نمی‌شنود.

مامان، بابا بی‌خیال، حرفت را بزن.

مرا این جور صدای زن.

که چی. باید توی سکس خیلی خوب باشم. مگر نه؟

فائِدرِا جوابی نمی‌دهد.

مامان، چرا نباید مامان صدایت بزنم؟ فکر می‌کردم باید

این جور صدایت کرد. توی یک خانواده‌ی گنده‌ی

خوشحال. تنها خانواده‌ی سلطنتی محبوب کل زمان‌ها.

یا با این حرفم پیر نشانت دادم؟

فائِدرِا جوابی نمی‌دهد.

حالا از من متنفری؟

چرا می‌خواهی از تو متنفر باشم؟

نمی‌خواهم. اما می‌شوی. آخر این ماجرا متنفر می‌شوی.

هرگز.

همه‌شان متنفرم می‌شوند.

من نه.

به همدیگر خیره می‌مانند.

هیپولیتوس نگاهش را می‌دزدد.

چرا نمی‌روی و با استروفه حرف نمی‌زنی؟ بچه‌ی

خودت است، من که بچه‌ات نیستم. چرا این قدر به من

توجه نشان می‌دهی؟

عاشق تو هستم.

سکوت.

چرا؟

فائِدرِا

هیپولیتوس

هیپولیتوس

هیپولیتوس

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرَا	تو سرسختی. دمدمی مزاجی، غرغرو، تلخ، چاق، فاسد،
	معیوب هستی. کل روز را توی تخت می مانی و کل
	شب را تلویزیون تماشا می کنی. با چشم های پف کرده
	توی خانه ول می گردی و به هیچ کسی محل
	نمی گذاری. درد داری. تحسینت می کنم.
هیپولیتوس	خیلی هم منطقی نیست.
فائِدرَا	عشق منطقی نیست.
	در سکوت به همدیگر نگاه می کنند.
	هیپولیتوس به سمت تلویزیون و ماشینش برمی گردد.
فائِدرَا	تا حالا به سکس با من فکر کردی؟
هیپولیتوس	من به سکس با همه فکر کردم.
فائِدرَا	این خوشحالت می کند؟
هیپولیتوس	دقیقاً همین کلمه نیست.
فائِدرَا	نه اما...
	یعنی لذتی نخواهی برد؟
هیپولیتوس	نه، هیچ وقت لذتی نمی برم.
فائِدرَا	پس چرا هنوز انجامش می دهی؟
هیپولیتوس	زندگی خیلی طولانی است.
فائِدرَا	فکر کنم لذت ببری. با من که باشی.
هیپولیتوس	فکر کنم بعضی ها لذت اش را می برند. با این جور
	کارها. زندگی دارند.
فائِدرَا	تو هم زندگی داری.
هیپولیتوس	نه. وقتم را پر می کند. منتظر می مانم.
فائِدرَا	منتظر چی؟
هیپولیتوس	نمی دانم. که یک اتفاقی بیافتد.
فائِدرَا	الان دارد یک اتفاقی می افتد.

هیچ وقت نمی افتد.	هیپولیتوس
همین الان.	فائِدرَا
خوب پس. تور را بیاندازد.	هیپولیتوس
چرندیات کارخانه‌ای، خرده‌ریزها، کوبش‌ها، پیش رفتن.	
مسیح مقدس گریست.	
با من پرش کن.	فائِدرَا
بعضی‌ها این کار را می‌کنند. زمان را علامت نمی‌زنند، زندگی می‌کنند. شاد. با یک معشوق.	هیپولیتوس
ازشان متنفرم.	
چرا؟	فائِدرَا
دارد شب می‌شود. خدا را شکر، روز مسیح هم تقریباً تمام شد.	هیپولیتوس
سکوتی طولانی.	
اگر هم را بگاییم، دیگر هیچ وقت با هم حرفی نخواهیم زد.	
من این جوری نیستم.	فائِدرَا
من هستم.	هیپولیتوس
من نیستم.	فائِدرَا
البته که هستی.	هیپولیتوس
به هم خیره می‌مانند.	
من عاشق تو شده‌ام.	فائِدرَا
چرا؟	هیپولیتوس
هیجان زده‌ام می‌کنی.	فائِدرَا
سکوت.	
الان هدیه‌ات را می‌خواهی؟	

هیپولیتوس به او نگاه می‌کند. بعد سمت تلویزیون بر می‌گردد.
سکوت.

نمی‌دانم چی کار کنم.

برو. واضح است که این، تنها کار ممکن است.

هر دو به تلویزیون خیره می‌ماند.

سرانجام فائِدرِا به سمت هیپولیتوس می‌رود.

هیپولیتوس نگاهش نمی‌کند.

فائِدرِا زیپ شلوار او را باز می‌کند و برایش ساک می‌زند.

هیپولیتوس تمام مدت به تلویزیون خیره است و شیرینی
می‌خورد.

بدون هیچ احساسی آتش دارد می‌آید.

فائِدرِا می‌خواهد سرش را از روی او بلند کند - هیپولیتوس

سرش را محکم نگه می‌دارد و بدون اینکه چشم از تلویزیون

بردارد، آتش را توی دهان او می‌ریزد.

سر او را رها می‌کند.

فائِدرِا می‌نشیند و به تلویزیون خیره می‌ماند.

سکوتی طولانی، فقط با خِس خِس پاکت شیرینی هیپولیتوس

شکسته می‌شود.

فائِدرِا گریه‌اش می‌گیرد.

اینجا. راز عیان شده.

سکوت.

حسودیت می‌شود؟

به چی؟

وقتی پدرت برگردد.

به من چه ربطی دارد؟

من قبلاً خیانت نکرده بودم.

اینکه خیلی روشن است.

مرا ببخش.

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرِا

هیپولیتوس

فائِدرِا

بدتر از ایش را هم دیده بودم.	هیپولیتوس
این کار را کردم، چون عاشقت هستم.	فائِدرَا
نباش. خوشم نمی آید.	هیپولیتوس
می خواهم دوباره هم چنین اتفاقی بیافتد.	فائِدرَا
نه، نمی خواهی.	هیپولیتوس
می خواهم.	فائِدرَا
برای چی؟	هیپولیتوس
لذت؟	فائِدرَا
الان از این کارت لذت هم بردی؟	هیپولیتوس
می خواهم با تو باشم.	فائِدرَا
مگر لذت برده ای؟	هیپولیتوس
سکوت.	
نه. خودت هم به اندازه ی من از این کار متنفر بودی.	
خودت این را قبول نمی کنی.	
می خواستم وقتی آبت می آید، صورتت را ببینم.	فائِدرَا
چرا؟	هیپولیتوس
دوست داشتم راحت شدنت را می دیدم.	فائِدرَا
منظره ی لذت بخشی نیست.	هیپولیتوس
چرا؟ مگر شبیه چی می شوی؟	فائِدرَا
هر گاینده ی احمق دیگری.	هیپولیتوس
عاشقت هستم.	فائِدرَا
نه.	هیپولیتوس
خیلی زیاد.	فائِدرَا
حتی مرا نمی شناسی.	هیپولیتوس
می خواهم آب مرا هم بیاوری.	فائِدرَا
من گپ های بعد از جماع نمی زنم.	هیپولیتوس

فائدر را ول می‌کند.

سکوت.

فائدر ا وقتى اين قدر از سكس متنفرى، چرا هنوز انجامش
مى دهى؟

هيپوليتوس حوصله ام سر رفته.

فائدر ا فكر مى كردم لابد توى سكس خوب هستى، همه
اين قدر مأىوس مى شوند؟

هيپوليتوس نه وقتى كه سعى ام را بكنم.

فائدر ا كى ها سعى ات را مى كنى؟

هيپوليتوس ديگر سعى نمى كنم.

فائدر ا چرا؟

هيپوليتوس ملالت آور شده است.

فائدر ا درست شبیه پدرت هستی.

هيپوليتوس دخترت هم همین را مى گفت.

فائدر ا يك دفعه و با تمام قدرت توى صورت سيلى مى زند.

هيپوليتوس دخترت شهوتى نبود، فقط كارش را بلد بود.

تكنيك هاى جديدش، توجه ام را جلب مى كرد.

فائدر ا ارضائش هم كردى؟

هيپوليتوس آره.

فائدر ا دهان باز مى كند تا حرفى بزند اما نمى تواند.

حالا مُرده. با حقيقت روبه رو شو. نمى تواند دوباره

چنين اتفاقى بيافتد.

فائدر ا چرا كه نه؟

هيپوليتوس هيچ وقت مشكل از من نيست. هيچ وقت نبوده.

فائدر ا نمى توانى جلوى عشق من به خودت را بگيرى.

هيپوليتوس مى توانم.

فائدرای	نه، تو زنده هستی.
هیپولیتوس	بیدار شو.
فائدرای	مرا می سوزانی.
هیپولیتوس	همین الان مرا داشتی، برو و یک نفر دیگر را بگا. سکوت.
فائدرای	دوباره تو را می بینم؟
هیپولیتوس	می دانی که کجا هستم. سکوت.
	حالا هدیه ام را گرفتم؟
	فائدرای دهان اش را باز می کند اما در لحظه کلمه ای برای گفتن پیدا نمی کند. عاقبت می گوید.
فائدرای	تو یک عوضی بی قلب هستی.
هیپولیتوس	دقیقاً.
	فائدرای می خواهد برود.
	فائدرای.
	فائدرای به او نگاه می کند.
هیپولیتوس	به دیدن یک دکتر برو. من سوزاک دارم.
	فائدرای دهان اش را باز می کند اما هیچ کلمه ای خارج نمی شود.
	حالا از من متنفر شدی؟
	فائدرای می خواهد حرف بزند. سکوتی طولانی. سرانجام.
فائدرای	نه. تو چرا از من متنفری؟
هیپولیتوس	چون تو از خودت متنفری.
	فائدرای می رود.

صحنه‌ی پنجم

هیپولیتوس رویه روی آینه ایستاده است و زبان بیرون افتاده‌اش را نگاه می‌کند.	
استروفه وارد می‌شود.	
پنهان شو.	استروفه
زبان سبز.	هیپولیتوس
احمق نشو، پنهان شو.	استروفه
هیپولیتوس به سمت او بر می‌گردد و زبان‌اش را نشان می‌دهد.	
خزه‌ی گاییده. یک اینچ سینه‌پهلوی روی زبانم است. مثل بالا‌های دیوار شده.	هیپولیتوس
هیپولیتوس.	استروفه
این را به رفیق‌هایت توی لجن‌زار نشان بده، هنوز هم لرزش گاییدن‌های مرا می‌خواهند.	هیپولیتوس
بیرون پنجره را دیده‌ای؟	استروفه
گندِ دهان‌های اصلی.	هیپولیتوس
بیرون را نگاه کن.	استروفه
مدت‌ها ندیده بودمت. حالت چطور است؟	هیپولیتوس
می‌سوزم.	استروفه
هیچ‌وقت متوجه این نشده بودم که توی یک خانه زندگی می‌کنیم.	هیپولیتوس
گندت بزنند عوضی، پنهان شو.	استروفه
چرا، چرا باید پنهان بشوم؟	هیپولیتوس
مادرم تو را به تجاوز متهم کرده است.	استروفه
واقعاً؟ چقدر هیجان‌انگیز.	هیپولیتوس

استروفه	این یکی دیگر شوخی نیست.
هیپولیتوس	مطمئن هستم.
استروفه	تو این کار را کردی؟
هیپولیتوس	کدام کار را؟
استروفه	به او تجاوز کردی؟
هیپولیتوس	نمی‌دانم. معنایش چیست؟
استروفه	یعنی با او سکس داشتی؟
هیپولیتوس	آه، به خودت بیا.
	مهم هم هست؟
استروفه	مهم نیست؟
هیپولیتوس	مهم هست.
استروفه	آره.
هیپولیتوس	چرا؟
استروفه	چرا؟
هیپولیتوس	آره، چرا؟ امیدوارم هر چیزی که می‌گویم را تکرار نکنی، چرا؟
استروفه	چون مادر من است.
هیپولیتوس	خُب؟
استروفه	مادرم می‌گوید که به او تجاوز شده.
	می‌گوید تو به او تجاوز کرده‌ای.
	می‌خواهم بدانم با مادرم سکس داشتی یا نه.
هیپولیتوس	به خاطر اینکه مادرت است، یا به خاطر حرف‌هایی که مردم می‌زنند؟
استروفه	چون مادرم است.
هیپولیتوس	به خاطر اینکه هنوز هم مرا می‌خواهی یا به خاطر اینکه شاید مادرت از تو بهتر بوده باشد؟

چون مادرم است.	استروفه
چون مادرت است.	هیپولیتوس
با او سکس داشتی؟	استروفه
فکر نکنم.	هیپولیتوس
تماس جنسی‌ای بین تو و مادرم برقرار شده است؟	استروفه
تماس جنسی؟	هیپولیتوس
دقیقاً می‌دانی که منظورم چیست.	استروفه
استروفه، این قدر زبان تلخ نباش.	هیپولیتوس
خودش می‌خواست؟	استروفه
تو باید وکیل می‌شدی.	هیپولیتوس
مجبورش کردی؟	استروفه
در نقش یک پرنسس بدلی، هرز رفتی.	هیپولیتوس
مجبورش کردی؟	استروفه
مجبورت کردم؟	هیپولیتوس
برای توصیف کاری که تو با من کردی، کلمه‌یی وجود ندارد.	استروفه
پس احتمالاً تجاوز بهترین کلمه‌یی بوده که پیدا کرده.	هیپولیتوس
من، یک متجاوز. بالاخره تصویرها شفاف می‌شوند.	استروفه
هیپولیتوس.	استروفه
حداقل دیگر حوصله‌ام سر نمی‌رود.	هیپولیتوس
آن‌ها برای این کارت زجرکشات می‌کنند.	استروفه
واقعاً این جوری فکر می‌کنی؟	هیپولیتوس
اگر واقعاً این کار را کرده باشی، به آن‌ها کمک هم می‌کنم.	استروفه
البته. آخرسر که خواهر من نیستی. یکی از قربانی‌هایم شده‌ای.	هیپولیتوس

استروفه	اگر با او این کار را نکرده باشی، کنارت می مانم.
هیپولیتوس	کنار یک متجاوز؟
استروفه	همراه با تو می سوزم.
هیپولیتوس	چرا؟
استروفه	به خاطر خانواده.
هیپولیتوس	آهان.
استروفه	تو برادرم هستی.
هیپولیتوس	نه، من برادرت نیستم.
استروفه	برای من هستی.
هیپولیتوس	عجیب است. دقیقاً همان آدمی توی این خانواده که هیچ گونه ادعایی بر تاریخچه‌ی این خانواده ندارد، بیمارگونه‌ترین وفاداری را به همین خانواده نشان می دهد. فامیل بیچاره می خواهد چیزی باشد که هیچ وقت نبوده.
استروفه	من برای این خانواده می میرم.
هیپولیتوس	آره. احتمالاً همین کار را هم می کنی. درباره‌ی خودمان به مادرت گفتم.
استروفه	چی کار کردی؟
هیپولیتوس	آره. و گفتم که با شوهرش هم خوابیده‌ای.
استروفه	نه.
هیپولیتوس	نگفتم که شب عروسی‌شان گرفتی شوهرش را کرده‌ای اما چون او روز بعد رفته بود...
استروفه	مادر.
هیپولیتوس	یک متجاوز. بهتر از پسر تپلی است که می گاید.
استروفه	داری لبخند می زنی.
هیپولیتوس	دارم لبخند می زنم.

تو یک عوضی بی قلبی، این را می دانستی؟	استروفه
قبلاً هم به من این حرف را زده بودند.	هیپولیتوس
این اشتباه خودت است.	استروفه
البته.	هیپولیتوس
مادرم بود، هیپولیتوس، مادر من.	استروفه
با او چه کار کردی؟	
هیپولیتوس به او خیره می ماند.	
عوضی گاییده، او مرده.	استروفه
چرت و پرت نگو.	هیپولیتوس
آره.	استروفه
تو باهاش چی کار کردی، توی گاییده چی کار کردی؟	
استروفه به سر او مشت می زند.	
هیپولیتوس بازوی او را چنگ می زند و نگاهش می دارد تا او را نزند.	
های های گریه ای استروفه بلند می شود. بعد بر زمین می افتد و بلند می گرید، بعد بدون هیچ کنترلی بر خود، شیون می زند.	
من چی کار کردم؟ من چی کار کردم؟	استروفه
دست های هیپولیتوس او را رها کرده و استروفه را به آغوش می کشند.	
استروفه، این کار تو نبوده، خودت را سرزنش نکن.	هیپولیتوس
هیچ وقت بهش نگفتم که دوست اش دارم.	استروفه
خودش می دانست.	هیپولیتوس
نه.	استروفه
مادرت بود.	هیپولیتوس
او...	استروفه
می دانست، می دانست، عاشقت بود.	هیپولیتوس
هیچی نیست که به خاطرش خودت را سرزنش کنی.	

تو درباره‌ی ما به او گفتی.	استروفه
پس مرا سرزنش کن.	هیپولیتوس
تو درباره‌ی تسیوس هم به او گفتی.	استروفه
آره، مرا سرزنش کن.	هیپولیتوس
تو...	استروفه
من. مرا سرزنش کن.	هیپولیتوس
سکوتی طولانی.	
هیپولیتوس و استروفه در آغوش هم باقی می‌مانند.	
چه جوری این کار را کرد؟	هیپولیتوس
دار زد.	استروفه
سکوت.	
یادداشت گذاشته که تو به او تجاوز کردی.	
سکوتی طولانی.	
نباید موضوع را این قدر جدی می‌گرفت.	هیپولیتوس
عاشق تو بود.	استروفه
هیپولیتوس به او خیره می‌ماند.	
واقعاً؟	هیپولیتوس
به من بگو که به او تجاوز نکردی.	استروفه
عاشقم بود؟	هیپولیتوس
بگو که این کار را نکردی.	استروفه
گفته که من این کار را کردم و مُرده. باورش کن.	هیپولیتوس
این جوری همه‌چیز ساده می‌شود.	
تو چه مشکلی داری؟	استروفه
این هدیه‌اش به من بود.	هیپولیتوس
چی؟	استروفه
آدم‌های کمی چنین شانسی پیدا می‌کنند.	هیپولیتوس

این طور نبود. این چرندیات نبود.	استروفه
انکار کن. بلوایی به راه بیانداز.	هیپولیتوس
عاقبت به زندگی رسیده‌ام.	استروفه
قصر را بسوزان. تو باید انکار کنی.	هیپولیتوس
دیوانه‌یی؟ مرگ او این‌ها را برایم آورده. من محکومم.	استروفه
انکار کن.	هیپولیتوس
همه‌ی وجودم را گاییده و حالا محکومم.	استروفه
به‌خاطر من. انکار کن.	هیپولیتوس
نه.	استروفه
تو یک متجاوز نیستی. باورم نمی‌شود.	هیپولیتوس
من هم.	استروفه
خواهش می‌کنم.	هیپولیتوس
گاییده. نقطه‌ی پایان.	استروفه
کمکت می‌کنم تا پنهان بشوی.	هیپولیتوس
واقعاً عاشق من بود.	استروفه
تو این کار را نکردی.	هیپولیتوس
موهبت بر او باد.	استروفه
این کار را کردی؟	هیپولیتوس
نه. نکردم.	استروفه
هیپولیتوس می‌خواهد برود.	هیپولیتوس
کجا می‌روی؟	استروفه
خودم را تحویل بدهم.	هیپولیتوس
خارج می‌شود.	
استروفه چند لحظه می‌نشیند و فکر می‌کند.	
بعد بلند می‌شود و به دنبال‌اش می‌رود.	

صحنه‌ی ششم

سلول زندان.
هیپولیتوس تنها نشسته.
کشیش وارد می‌شود.
فرزندم. کشیش
یک ذره سقوط. همیشه به دنیا شک داشت که بوی
هوای تازه و گل‌ها را نمی‌دهد.
شاید بتوانم به شما کمک کنم. کشیش
بوی شاش و عرق انسان. مزحرف‌تر از همه.
فرزند. کشیش
تو پدرم نیستی. او به ملاقاتم نمی‌آید.
چیزی هست که لازم داشته باشی؟ کشیش
سلول انفرادی. هیپولیتوس
می‌توانم کمکت کنم. کشیش
تور لازم ندارم. هیپولیتوس
کمکِ روحی. کشیش
چیزی ورای آن. هیپولیتوس
چیزی ورای رستگاری نیست. کشیش
هیچی برای اعتراف ندارم. هیپولیتوس
خواهرت این را به ما گفته. کشیش
ما؟ هیپولیتوس
موقعیت شما را برایم توضیح داده. کشیش
او خواهرم نیست. هیپولیتوس
قبول کردن؟ آری. اعتراف؟ نه.

جرم را قبول دارم. تجاوز.	
تجاوز کار خودم بود.	
احساس پشیمانی دارید؟	کشیش
شواهدی از این حس را می بینید؟	هیپولیتوس
بستگی دارد.	کشیش
نه. پشمانی نه. واقعیتش، دارم لذت می برم.	هیپولیتوس
لذت از مرگ مادرتان؟	کشیش
خودکشی، نه مرگ. او مادرم نبود.	هیپولیتوس
بر خودکشی مادرخوانده تان لذت می برید؟	کشیش
نه. او انسان بود.	هیپولیتوس
پس لذت تان از چیست؟	کشیش
از درونم.	هیپولیتوس
باورش برایم سخت است.	کشیش
البته که باورت می شود. تو فکر می کنی زندگی معنایی ندارد، مگر اینکه یک آدم دیگری باشد و شکنجه مان بدهد.	هیپولیتوس
کسی برای شکنجه ام ندارم.	کشیش
تو بدترین معشوق بین تمامی شان هستی. فقط فکر نمی کنی که عالی شده ای که واقعاً هم این چنین است.	هیپولیتوس
من به تنهایی ام ارضاء ام.	
رضایت فردی کلمه بی متناقض است.	کشیش
می توانم به خودم تکیه کنم. هیچ وقت روی خودم را زمین نزده ام.	هیپولیتوس
رضایت واقعی از عشق منشاء می گیرد.	کشیش
وقتی عشق بمیرد چی؟ وقتی که ساعت هشدار بنوازد که وقت بیداری است، بعد چی؟	هیپولیتوس

عشق هرگز نمی میرد. شکوفه می زند.	کشیش
تو خطرناکی.	هیپولیتوس
حیثیت. تعهد.	کشیش
هیچ وقت به خانواده ات توجه کرده ای؟	
به چه چیزشان؟	هیپولیتوس
خانواده ای معمولی نیستند.	کشیش
نه. هیچ کدام از ماها رابطه ای با دیگری ندارد.	هیپولیتوس
خانواده ی سلطنتی منتخب است. شما ممتاز از بقیه	کشیش
هستید، منتخب ترین و همچنین سزاوارترین هستید.	
خداوندگار...	
خدایی وجود ندارد. خدایی وجود ندارد.	هیپولیتوس
شاید توی آن دنیا بفهمی که خدایی هست و بعد چه	کشیش
کار می کنی؟ در زندگی بعدی توبه وجود ندارد، فقط	
همین جا امکان پذیر خواهد بود.	
چه پیشنهاد می کنی؟ که توی این وضعیت و توی این	هیپولیتوس
آخرین دقیقه مؤمن بشوم؟ بمیرم انگار که خدایی	
هست، درحالی که واقعیت را می دانم؟ نه. اگر خدایی	
هم باشد، دوست دارم توی صورتش نگاه کنم، مثل	
زنده بودنم، مُرده باشم. در گناهی آگاهانه.	
هیپولیتوس.	کشیش
مطمئن هستم خدا آن قدر باهوش هست که اعتراف	هیپولیتوس
یازده ساعتی مرا ببیند.	
می دانید که گناه نابخشودنی چیست؟	کشیش
البته.	هیپولیتوس
شما در مرز سقوط در آن هستید. تنها روح تان در	کشیش
معرض نابودی نیست، بلکه آینده ی خانواده تان...	

هیپولیتوس آهان.

کشیش کشورتان.

هیپولیتوس چرا همیشه این موضوع را فراموش می‌کنم؟

کشیش بی‌ملاحظگی‌های جنسی شما مورد علاقه‌ی هیچ کسی نیست. اما ثبات اخلاقیات کشور، چرا. شما محافظ این اخلاقیات هستید. شما باید به خدا در مورد فروپاشی کشوری که شما و خانواده‌تان رهبری می‌کنید، جواب پس بدهید.

هیپولیتوس من مسئول چنین چیزهایی نیستم.

کشیش پس تجاوز را انکار کنید. و به گناه‌تان اعتراف کنید. همین حالا.

هیپولیتوس قبل از آنکه مرتکب‌اش شده باشم؟

کشیش بعد خیلی دیر می‌شود.

هیپولیتوس آره. طبیعت گناه مانع اعتراف می‌شود. اگر بخواهم هم نمی‌توانم اعتراف کنم. نمی‌خواهم. گناه همین است. مگه نه؟

کشیش هنوز هم خیلی دیر نشده.

هیپولیتوس درست.

کشیش خدا بخشنده است. او انتخاب‌تان کرده.

هیپولیتوس یک انتخاب بد.

کشیش با من دعا کنید. خودتان را نجات بدهید. و کشورتان را.

هیپولیتوس این گناه را مرتکب نشوید.

هیپولیتوس چی بیشتر اذیت‌تان می‌کند، نابودی روحم، یا پایان خانواده‌ام؟ من بر لب مرز انجام گناهی نابخشودنی نیستم. بلکه قبلاً این گناه را مرتکب شده‌ام.

چنین حرفی را ننزید.	کشیش
خدای گاییده. سلطنت گاییده.	هیپولیتوس
خداوندگارا، به مردی که انتخاب کرده بی بنگر، گناه‌اش	کشیش
را ببخش، این گناه ناشی از هوشی است که به او	
مرحمت فرموده بی.	
نمی‌توانم علیه خدایی که باورش ندارم، گناهی مرتکب	هیپولیتوس
شوم.	
نه.	کشیش
خدایی ناموجود نمی‌تواند ببخشاید.	هیپولیتوس
نه. خودت باید خودت را ببخشی.	کشیش
من صادقانه زیسته‌ام، بگذارید صادقانه بمیرم.	هیپولیتوس
حقیقت محض این است که خواهی مُرد.	کشیش
اگر زندگی برایت حقیقتی صرف نشده...	
راهم را انتخاب کرده‌ام. یک گاییده‌ی محکومَم.	هیپولیتوس
نه.	کشیش
بگذارید بمیرم.	هیپولیتوس
نه، خودتان را ببخشید.	کشیش
هیپولیتوس مدتی جدی فکر می‌کند.	
نمی‌توانم.	هیپولیتوس
چرا.	کشیش
به خدا باور دارید؟	هیپولیتوس
کشیش به او خیره می‌ماند.	
می‌دانم چه کسی هستم. و همیشه چی خواهم بود. اما	هیپولیتوس
شما. گناه می‌کنید و می‌دانید که اعتراف خواهید کرد.	
بعد بخشیده می‌شوید. و بعد دوباره همه‌چیز را دوباره	
از اول شروع می‌کنید. چگونه خدایی چنین قدرتمند را	

به سُخره می گیرید؟ مگر واقعاً باوری به چنین خداوندگاری نداشته باشید.

این اعتراف شماست، نه من.

پس چرا شما زانو زده‌اید؟ خداوند بی شک بخشنده است. اگر به جای خدا باشم، شما را خوار می شمارم. شما را به خاطر سوءنیت‌تان از روی زمین محو می کنم. شما خدا نیستید.

نه. یک شاهزاده هستم. خدایی بر روی زمین. اما خودِ خدا نیستم. باعث خوشبختی همه‌ی ماها. نمی گذاشتم آگاهانه گناه کنید، بعد اعتراف کنید و بعد از دست گناه‌تان بگریزید.

این گونه بهشت تهی می شد.

سرزمین مردمان صادق، گناهکاران صادق. و مرگ برای آنانی که سعی در پوشاندن سوراخ کونشان دارند.

فکر می کنید که بخشش چیست؟

می تواند برای شما کافی باشد اما من اصلاً قصد دست گرفتن به سوراخ کونم را ندارم. من زنی را کشته‌ام و برایش مجازات خواهم شد، توسط ریاکارانی که همراه خودم پایین می کشم. شاید همه‌ی ما در جهنم بسوزیم. شاید خدا قدرتمند باشد. اما این یک کار را نمی تواند با من بکند.

یک جور پاکی و خلوص در شما هست.

ولی نتوانسته مرا خوب بکند.

نه.

آخرین خط دفاع برای مردی صادق.

کشیش

هیپولیتوس

کشیش

هیپولیتوس

کشیش

هیپولیتوس

کشیش

هیپولیتوس

کشیش

هیپولیتوس

کشیش

هیپولیتوس

حق انتخابی آزاد، این چیزی است که ما را از حیوانات
متمایز می‌کند.

زیب شلوارش را باز می‌کند.

و اصلاً نمی‌خواهم مثل یک حیوان گاییده رفتار کنم.

کشیش برای او ساک می‌زند.

این کار را به شما واگذار می‌کنم.

آب هیپولیتوس می‌آید.

دست‌اش را پشت سر کشیش قرار داده است.

برو.

اعتراف کن.

قبل از آنکه بسوزی.

هیپولیتوس

صحنه‌ی هفتم

بدن فائِدر را بر هیزم‌های سوزاندن جسد قرار داده‌اند، بدن او با پارچه پوشانده شده است.
تِسیوس وارد می‌شود.
به هرم هیزم‌ها نزدیک می‌شود.
پارچه را کنار می‌زند و به صورت فائِدر خیره می‌ماند.
می‌گذارد پارچه کامل بیافتد.
جلوی بدون فائِدر زانو می‌زند.
لباس‌های خودش را جر می‌دهد، بعد پوست، بعد مو، دیوانه‌وارتر و دیوانه‌وارتر خود را می‌خراشد، این قدر این کار را ادامه می‌دهد تا از نفس بیافتد.
اما گریه‌اش نمی‌گیرد.
می‌ایستد و هیزم‌ها را آتش می‌زند - فائِدر در شعله‌ها غرق می‌شود.
هیپولیتوس را می‌کشم.

تِسیوس

صحنه‌ی هشتم

بیرون دادگاه.

جمعی از مردان، زنان و کودکان، شامل تسیوس و استروفه (هر دو با لباس مبدل) دور یک آتش جمع شده‌اند.

از جای دوری آمده‌اید؟ تسیوس

نیوگسیل^{۲۹}. مرد اول

بچه‌ها را هم آورده‌ایم. زن اول

و وسایل پیک‌نیک. بچه

باید او را سر تا پا ببندند. مرد اول

آن عوضی را. زن دوم

کل خانواده‌ی گاییده‌شان را. مرد اول

او را مثالی برای بقیه‌شان می‌کنیم. زن اول

ما را برای چی می‌خواهند؟ مرد اول

جنون. زن اول

ما جواب این عوضی متجاوز را می‌دهیم. مرد دوم

دیگر بس‌شان است. مرد اول

آنها توی هیچی خاص و متمایز از بقیه نیستند. مرد دوم

مادر خودش را گاییده. زن اول

عوضی. زن دوم

مادره تنها کسی بوده که چیزی توی وجودش داشته. مرد دوم

او را پیاده می‌آورند. تسیوس

ما دم همین دروازه‌های گاییده منتظرش هستیم. مرد دوم

فقط تو منتظر نیستی.	مرد اول
خودش هم اعتراف کرده.	زن اول
اعترافش هیچ معنایی ندارد.	استروفه
عوضی.	زن دوم
لابد دادگاه به نفع او می شود. می بخشید عالیجناب، هر روز انجیلکم را می خوانم، دوباره از این کارها نمی کنم، پرونده باطل خواهد شد. یک شاهزاده را که کنار نمی گذارند، مگر نه؟ هر کاری هم که کرده باشد.	تسیوس
درست می گویی.	مرد دوم
عدالتی در کار نیست.	مرد اول
عضو خانواده ی سلطنتی باشی. تخت سلطنت علیه تخت سلطنت بشود؟ آن قدرها هم احمق نیستند.	تسیوس
همه شان روی هم، یک تکه گه خشک خوک بیشتر نمی شود.	مرد اول
زنه مشکلی نداشت.	مرد دوم
زنه مُرده.	مرد اول
نمی توانی قرن ها سلطنت را داشته باشی، بدون اینکه یک مقداری خل نشده باشی.	تسیوس
راست می گویی.	مرد دوم
سریال تلویزیونی. شاه روی بارگاه، شهرت شاهزاده یی جزئی را قربانی می کند و او را از خانواده اخراج خواهد کرد.	تسیوس
دقیقاً، دقیقاً.	مرد دوم
می گوید خانواده ی خود را از عامل فساد خلاص می کنند اما شهریاریشان دست نخورده باقی خواهد ماند.	تسیوس

ما باید چه کار کنیم؟	مرد اول
عدالت را برای همه بخواهیم.	مرد دوم
او باید بمیرد.	زن اول
باید بمیرد.	مرد دوم
به خاطر ماها.	مرد اول
و به خاطر زن‌ها.	مرد دوم
او شایسته‌ی زندگی نیست. من بچه دارم.	زن اول
همه‌مان بچه داریم.	مرد اول
تو هم بچه داری؟	زن اول
دیگر نه.	تسیوس
عوضی بیچاره.	زن دوم
پس می‌دانی داریم از چی حرف می‌زنیم، می‌داند دیگر.	مرد دوم
تفاله باید بمیرد.	مرد اول
عاقبت او را آوردند.	زن اول
عوضی.	زن دوم
همان‌طور که هیپولیتوس از میان دروازه رد می‌شود، جیب و دادهای جمع بالا می‌گیرد و سنگ پرتاب می‌کنند.	
عوضی!	زن دوم
تفاله، بمیر!	مرد اول
عوضی، توی جهنم پیوسی!	زن اول
عوضی متجاوز سلطنتی!	مرد دوم
هیپولیتوس از دست پلیس‌ها فرار می‌کند و نعره‌زنان وسط جمع می‌پرد.	
در دستان تسیوس فرود می‌آید.	
او را بکشید. این تفاله‌ی سلطنتی را بکشید.	مرد اول
هیپولیتوس به صورت تسیوس نگاه می‌کند.	

هیپولیتوس

تو!

تسیوس مرد است، بعد بر لب‌های هیپولیتوس محکم بوسه می‌زند و او را میان دستان مرد دوم هل می‌دهد.

تسیوس

او را بکشید.

مرد دوم هیپولیتوس را نگه می‌دارد.

مرد اول کرواتى را از دور گردن یک بیچه باز می‌کند و دور گلولی هیپولیتوس می‌پیچد.

او با هیپولیتوس درگیر می‌شود، هیپولیتوس نیمه‌جان از خفگی لگد می‌زند و لگدهایش به زنان داخل جمع می‌خورد.

زن دوم چاقو می‌کشد.

استروفه

نه! نه! به او آسیبی نزنید، او را نکشید!

گوش کنید.

مرد دوم

دارد از روی غریزه دفاع می‌کند.

مرد اول

تو دیگر چه جور زنی هستی؟

زن اول

از یک متجاوز دفاع می‌کنی.

تسیوس

تسیوس استروفه را از زن دوم دور می‌کند و به زن حمله می‌کند.

تسیوس به استروفه تجاوز می‌کند.

جمعیت تماشا می‌کند و دست می‌زنند.

وقتی کار تسیوس تمام می‌شود، گردن استروفه را می‌برد.

استروفه

تسیوس.

هیپولیتوس.

معصومیت.

مادر.

اوه، مادر.

او می‌میرد.

مرد اول شلوار هیپولیتوس را پایین می‌کشد.

زن دوم کیر و تخم‌هایش را می‌برد.

آنها را توی آتش می‌اندازد.

بچه‌ها دست می‌زنند.

یکی از بچه‌ها آن‌ها را از توی آتش بیرون می‌کشد و به سمت

یک بچه‌ی دیگر پرتاب می‌کند، بچه جیغ می‌کشد و می‌گریزد.

خنده‌ی بیشتر جمع.

یکی آن‌ها را بر می‌دارد و جلوی سگ می‌اندازد.

تسیوس چاقو به دست می‌گیرد.

هیپولیتوس را از کشاله‌ی ران تا سینه جر می‌دهد.

شکم هیپولیتوس را می‌درد و روده‌هایش را در آتش می‌اندازد.

به او لگد می‌زنند و سنگ می‌زنند و تف می‌اندازند.

هیپولیتوس به بدن استروفه خیره است.

استروفه.

هیپولیتوس

استروفه.

تسیوس

تسیوس دقیق‌تر به زنی که گاییده و کشته نگاه می‌کند.

وحشت‌زده او را می‌شناسد.

وقتی هیپولیتوس کاملاً بی‌حرکت می‌شود، پلیس‌های تماشاچی

وسط جمعیت می‌آیند، و تصادفی جمعیت را می‌زنند.

جمعیت به‌استثنای تسیوس پراکنده می‌شوند.

دو پلیس ایستاده‌اند و به بدن هیپولیتوس نگاه می‌کنند.

بیچاره‌ی عوضی.

پلیس اول

شوخی می‌کنی؟

پلیس دوم

محکم به بدن او لگد می‌زند.

من دو تا دختر دارم.

باید او را از این‌جا ببریم.

پلیس اول

بگذار همین‌جا بپوسد.

پلیس دوم

پلیس دوم به هیپولیتوس تف می‌کند.

آن‌ها می‌روند.

هیپولیتوس بی‌حرکت است.

تسیوس بالای بدن او می‌نشیند.

هیپولیتوس.

تسیوس

پسرم.
هیچ وقت دوستت نداشتم.
به استروفه.
می بخشی.
نمی دانستم تو هستی.
خدا مرا ببخشد، نمی دانستم.
اگر می دانستم که تو هستی، هیچ وقت...
به هیپولیتوس.
صدایم را می شنوی، نمی دانم.
تیسوس گردن خودش را می زند و تا خود مرگ خون بالا
می آورد.
هر سه جنازه کاملاً بی حرکت می مانند.
سرانجام، هیپولیتوس چشم باز می کند و به آسمان می نگرد.
کرکس ها.
سعی می کند تا لبخند بزند.
فقط ای کاش بیشتر از چنین لحظه هایی را داشتم.
او می میرد.
کرکسی فرود می آید و شروع به خوردن بدن او می کند.

هیپولیتوس

No part of this book may be reproduced or utilized in any form or by any means, except for review purposes, without written permission from the publisher and author.

Copyright © 2013 by Gilgamishaan Publishing

ISBN: [978-0-9869020-5-5](https://www.isbn-international.org/product/9780986902055)
Printed in Canada

Published in Toronto, Canada

Gilgamishaan Publishing

2818 Bayview Ave Apt 103

North York Ontario

M2K 1E4

Titles published by Gilgamishaan

The TeaHouse	Khashayar Khaste
Only One Day	Reza Pesar
Ice Cream	Elham Malekpour
The Book of Khor	Elham Malekpour
The First Word	Kourosh Zandi
Pirhan-e Rangrazan	Janan Mirzadeh
Shokr'ist Ba Shekaayat	Khashayar Khasteh
Clouds', Playing Tag	Ramtin Shahrzad
There Is No Air in This Planet	Mojtab - Mahi

Queer Titles Published by Afra Publishing

Didn't I say so? Our story always goes like this
Khashayar Khasteh

Tribe of The Forlorn Boys
Mehdi Hamzad

Pour Out The Pain Over My Body
Hamid Parnian

We Are Here to Conquer The Moment
Barbod Shab

America - Alen Ginzberg
Translated by Ramtin

Blue Ashes - Jean-Paul Daoust
Translated by Ramtin

Thirteen Tales of *I am Here*
Chitra

Iraj Mirza
Sepenta

Queer Sociology and Theology
Hamid Parnian

Is There Anyone to Help Me?
Omid Reza

Ghsedak-Baazi
Omid Reza

Omid Rests Here
Omid Reza